

## ملاحظات بر داستان رجم زنی زنا کار در مصیبت نامه عطار

چنان که می دانید شیخ فریدالدین عطار نه تنها یکی از بزرگترین شاعران عارف ایران است بلکه آثار او آکنده از حکایات و قصصی است که شیخ آنها را به وجه پند و اندرز یا تمثیل برای باز نمودن مطالب صوفیانه بکار برده است. به جرأت می توان گفت که صرف نظر از نوشته های اشخاصی مانند عوفی یا ملا حسین کاشفی که گاهی تنها به نوشتن و جمع آوری حکایات و قصص پرداخته اند، کتب صوفیان از مهمترین منابع داستانهای ادبی ایران بشمار می رود. در این میان عطاری یکی از قصه گوینان درجه یک است که با آن که در بیان حکایت منظورش تنها قصه سرایی نیست اما هم مطلب را بسیار استادانه می پرورد و هم حکایات متعددی را در آثار خود بکار می گیرد. داستان مورد بحث ما یکی از دلکشترین و سوزناکترین قصصی است که عطار بیان کرده است. متن این حکایت که در مقاله سی و چهارم از مصیبت نامه مذکور است به قرار زیر است:

آن زنی اندر زنا افتاده بود	وزندامت تن به خون در داده بود
از پشیمانی که بود آن مستمند	خویشتن می گشت و در خون می فکند
عاقبت شد سوی پیغمبر همی	شرمناک از قصه خود زد دمی
سر بگردانید پیغمبر ز راه	در برابر رفت و گفت آن جایگاه
از دگر سو سر بگردانید باز	از دگر سو آمدش این زن فراز
قصه ای برگفت و بس بگریست زار	وزنبی درخواست خود را سنگسار
مصطفی گفتش که ای شوریده جان	نیست وقت سنگسارت این زمان

زان که فرزندی تواند بود هم  
تا شد آبستن به حکم کردگار  
تا که از وی گشت فرزندی پدید  
گفت برهان این زن درویش را  
تا کنی این طفل را از شیر باز  
از همه شیر تو لایقتر بود  
تا که آن کودک ز شیرش باز شد  
گفت بر گیرید این زن را ز راه  
ز آتش دل بر جگر آبم نماند  
طفل را در جمع پذیرفتار نیست  
کو ز آب و آتشش دارد نگاه  
هفت سالش چون بیداری بس بود  
طفل را برداشت و پذیرفتار شد  
زان که کاری بس مشوش آمد آن  
شد به شرع آن لحظه بروی سنگسار  
بر گرفت از راه سنگی هر کسی  
تا گرفت آن تایب صادق قرار  
گام می زد بر سر انگشت پای  
گام می نتوان نهاد این جایگاه  
بود آن زن در حقیقت مرد کار  
دفن کرد آن کشته را و گشت باز  
گفت هان چون کرد حق با تو خطاب؟  
کاتبیا را زان فرستادم به در  
آنچه چندان گفتم آن چندان نهند  
ترک نتوانست کردن سنگسار  
با خدای خویشتن بودی به جنگ  
سوی ما گفستی ندانستی رهی؟  
از گناه خود مبرا گشتی  
تا ابد منشور عفوت دادمی

تا بشویی سر بپردازی شکم  
رفت آن زن همچنان می سوخت زار  
آن بلا و رنج یکچندی کشید  
پیش سید برد طفل خویش را  
مصطفی گفتش برو با صبر ساز  
زان که گر شیر دگر شگر بود  
رفت آن زن با بلا دمساز شد  
باز برد آن طفل را آن جایگاه  
چند سوزم بیش از این تا بم نماند  
مصطفی گفتش که وقت کار نیست  
نیست کس تا هفت سال این جایگاه  
هم تو اولیتر چو اوبی کس بود  
بود شخصی در پی آن کار شد  
مصطفی را سخت ناخوش آمد آن  
چون کسی شد طفل را پروردگار  
مصطفی فرمود تا مردم بسی  
عاقبت کردند زن را سنگسار  
از پس تابوت زن آن رهنمای  
گفت غوغای ملک بگرفت راه  
کس نکرد این توبه اندر روزگار  
عاقبت چون کرد پیغمبر نماز  
مرتضی دید آن شب آن زن را به خواب  
گفت: حق گفتا، ندانستی مگر  
تا شریعت را اساس ایشان نهند  
چون محمد بود امین روزگار  
ای زبی انصافی خود خورده سنگ  
سوی او ده بار رفتی وانگهی  
گر نهان یک بار با ما گشتی  
جبرئیل آن گاه بفرستادمی

(عطار، ص ص ۳۰۵ - ۳۰۷)

مرحوم فروزانفر در فصل مربوط به مصیبت نامه در کتاب ارزنده‌شان شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری خلاصه حکایت را آورده اند اما ذکر از منبع آن ننموده اند (فروزانفر، ص ۵۱۹). بنده در ترجمه فارسی دکتر حشمت مؤید از قسمت مربوط به مصیبت نامه از کتاب «دریای جان» نوشته عالم بزرگ آلمانی هلموت ریتر نیز اشارتی به منبع این حکایت نیافت (مؤید، ۱۳۴۳، ص ص ۱۹ - ۲۵). بنابراین شاید بیفایده نباشد که طی این مقاله برخی از منابع احتمالی این داستان گفته آید. البته بنده اذعان دارم که آنچه در این جا نوشته می‌شود تنها سر نخ نیست و جنبه بررسی جامع و دقیق ندارد چه آن کار هم از حیطة بضاعت علمی این طلبه خارج است و هم در تنگنای این مقاله مختصر که تنها بزرگداشت یاد استاد فقید خانلری را نوشته آمده است نمی‌گنجد.

مقدمه اما معروض می‌دارد که عطار مانند دیگر صوفیان بزرگ دوران خود در علوم اسلامی متبحر بوده است. فروزانفر در این باب می‌نویسد: «نخستین چیزی که از مطالعه آثار عطار محقق می‌گردد احاطه و وسعت اطلاع اوست در علوم دینی بخصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات مذهبی و کتب او مشحون است به مضامینی که از آیات قرآن یا حدیث سرچشمه می‌گیرد... و هیچ شک نیست که شیخ... بالقطع و الیقین متون احادیث را بر مشایخ روایت که در خراسان هم بسیار بوده اند قراءت کرده و شاید اجازه روایت هم بدست آورده است» (فروزانفر، ۱۳۵۳، ص ص ۴۸ - ۴۹). عده‌ای از مضامین مأخوذ از حدیث نبوی را مرحوم فروزانفر در شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری بر شمرده اند و به منابع عده‌ای از حکایات شیخ اشاره فرموده. اما برخی را نیز تنها خلاصه ذکر کرده و گذشته اند. باید توجه داشت که متون احادیث مشحون است به قصصی که پیغمبر اکرم و عطف و اندرز را بکار برده و با استفاده از این قصص و تمثیلهای برخی مطالب دینی یا اخلاقی را برای پیروان خویش شرح نموده است. (الزیر، ۱۹۷۸، ص ص ۵۷ - ۵۸). محمد احمد البیومی فصل هفتم رساله دکتری خود را تحت عنوان سیدنا مُحَمَّد فی ابداعه الأدبی که در سال ۱۳۸۶ هـ (۱۹۶۶م) در دانشگاه الازهر نوشت «الاقصوصة فی ادب الرسول صلی الله علیه و سلم» نامیده و به بحث در این باب اختصاص داده است. همچنین محمد بن حسن الزیر در کتاب نسبة مفیدش القصاص فی الحدیث النبوی که در سال ۱۹۷۸ در قاهره بچاپ رسید تعدادی از فضلابی عرب را که در باب قصص در احادیث نبوی مطالعاتی منتشر کرده اند در صفحات ۲۶ تا

۳۰ نام برده است.

و اما منبع حکایت عطار. این حکایت که گویا قضیه ای است که در سال نهم هجرت رخ داده به صور گوناگون در متون مختلفه حدیث آمده است. بنده در بررسی خود بیشتر تکیه را بر متن اصلی احادیث اهل سنت قرار داده است و آنچه را که در کتب دیگر یافته تنها بعنوان مطالب ثانویه ذکر کرده است.

دو روایت از زنی که پیش رسول الله بیاید و به زنا اعتراف کند و خواستار رجم خود بشود موجود است. از این دو روایت یکی کوتاه و خلاصه است و مضمونش این است که زنی پیش رسول الله می آید و به زنا اعتراف می کند و می گوید که از زنا حامله است. پس رسول الله او را به ولی اش می سپارد و می گوید به اونیکی کن و چون بار نهاد او را پیش من آور. پس از مدتی زن می زاید و ولی زن او را پیش رسول می آورد و رسول الله امر به رجم او می دهد و سپس بر او نماز می گذارد. پس عمر بن الخطاب پیامبر را می گوید: «بر او نماز می کنی حال آن که او زنا کرده بود؟» پس حضرت محمد پاسخ می دهد که چنان توبه ای کرد که اگر آن توبه را بر هفتاد کس از اهل مدینه قسمت کنند زیادشان می آید (ابوداود، باب المرأة التي امر النبي (ص) برجمها من جهينة، جلد ۴، ص ۱۵۱، حدیث ۴۴۴۰؛ و قس البيهقي، جلد ۸، ص ۲۲۵؛ باب اقامة الحد على من اعترف بالزنا مرة و ثبت عليها؛ همان منبع جلد ۸، ص ۲۲۶؛ القرطبي به نقل از مسلم ج ۲، ص ۸۱۹؛ ترمذی، جلد ۵، ص ۱۳۰). نوع ثانی این حکایت که روایت عطار هم مسلماً بر آن متکی است، این است که مالک در الموطاء آورده و بنده به ترجمه ذکر می کند: «زنی پیش رسول الله آمد و او را گفت که زنا کرده است و حامله است. رسول الله (ص) گفتش باز گرد تا بزایی. چون زاید باز آمد. رسول الله او را گفت برو تا از شیرش بگیری. چون [کودکش را] از شیر گرفت مجدداً نزد رسول آمد. پیامبر او را گفت برو تا به کیش بسیاری. پس زن کودک را به کسی سپرد و مراجعت کرد. سپس رسول الله امر کرد تا او را رجم کردند» (مالک، جلد ۲، ص ۸۲۱-۸۲۲، کتاب الحدود). این حکایت بصورت، نسبتاً مفصلتری در برخی دیگر از متون حدیث آمده است که بنده این جا وجوه تفاوتش را با روایت اول متذکر می شود. اولاً زن چهار بار متوالی پیش رسول الله می آید و هر بار اصرار در رجم خود می کند و رسول الله هر بار به بهانه ای، از قبیل آبستن بودن او، یا احتیاج بچه اش به شیر مادر، یا بی کسی بچه او را جواب می کند اما زن هر بار باز می گردد تا بالاخره یکی از اضرار کفالت بچه را متعهد می شود آن وقت رسول الله حکم می کند که حفره ای تا سینه زن بکنند و او را در آن قرار دهند و رجمش

کنند. چون زن را در حفره قرار می‌دهند و مردمان آغاز به سنگ افکندن به او می‌نمایند، خالد بن الولید (فوت ۲۱هـ/ ۶۴۲ م) سنگی بر زن می‌کوبد چنان که خون از زخم سنگ بر روی خالد می‌چهد و خالد به آن زن فحش می‌دهد، پس رسول الله خالد را از سب زن منع می‌کند و می‌گوید به خدای سوگند، ای خالد، که این زن چنان توبه‌ای کرد که اگر گناهکاران چنان کنند هر آینه عفو گردند (ابوداود، ج ۴، ص ۱۵۲ حدیث ۴۴۴۲؛ القرطبی به نقل از مسلم، ج ۲، ص ۸۱۸-۸۱۹؛ البیهقی، ج ۸، ص ۲۲۹ و بسیاری منابع دیگر).

چند نکته در باب این حکایت مهم است. اول آن که از نظر فقهی حد قتل یا رجم بر زن حامله قرار نمی‌گیرد تا زمانی که تکلیف بچه‌اش روشن نشود. میباید در تفسیرش می‌نویسد: «اگر زنی حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار نهد او را رجم نکنند.» (میبیدی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ وقس طوسی، ج ۸، ص ۳۶). حدیث صحیحی در این باب در سنن ابن ماجه ذکر شده است به این مضمون که: «رسول الله (ص) فرمود که اگر زنی مرتکب قتل عمد بشود در صورت حامله بودن تا نزاید و فرزندش را در کفالت کسی قرار ندهد کشته نمی‌شود و اگر زنا کند رجم نمی‌شود تا آن گاه که بزاید و فرزندش را تحت سرپرستی کسی قرار دهد» (ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۹۹، حدیث ۲۶۹۴، باب الحامل یجب علیها القود، از کتاب الدیات). این اصل فقهی که زن حامله بواسطه کودکش کشته نمی‌شود نه تنها در فقه اسلام بلکه در فقه زرتشتیان نیز وجود دارد زیرا در کارنامه اردشیر بابکان، فقرة ۲۰، چون اردشیر موبد موبدان را فرمان می‌دهد که ملکه را که آبستن بوده است بکشد، می‌خوانیم:

موبد موبدان چون آن سخن شنید بازگشت و فرمایش ارتخشیر شد و گفت:  
انوشه باشید. این زن آبستن است تا زمانی که بزاید کشتن جایز نیست زیرا  
اگر او مرگ ارزان [است] آن فرزند که از تخمه شما، [ای] خداوند اندر  
اشکم [دارد] به مرگ ارزان داشتن و کشتن نباید.<sup>۱</sup>

نکته دوم که موضوع مهمتری است آن است که گویا حکایت رجم زن زناکار در صورت پرورده‌ترش از قضیه سنگسار شدن ماعز بن مالک، که از ادبا هم صاحب عیون الاخبار و هم جاحظ به آن اشارت کرده‌اند (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۷۲؛ جاحظ، ج ۵، ص ۴۸۶) و در منابع فقهی و متون حدیث و تفسیر هم نقلش آمده است، تأثیر بسیار یافته است (ابوداود، ج ۴، ص ۱۴۵-۱۵۱؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۴، حدیث ۲۵۵۴؛ بیهقی، ج ۸، ص ۲۲۷-۲۲۸). چون نص کتب مختلفه در مورد این حکایت به هم نزدیک

است بنده روايت ميبدى را بواسطه حلاوت فوق العاده نثرش ذكر مى كنم و سپس برخى وجوه تفاوت را كه در كتب حديث هست و در متن ميبدى نيامده متذكر مى شوم:

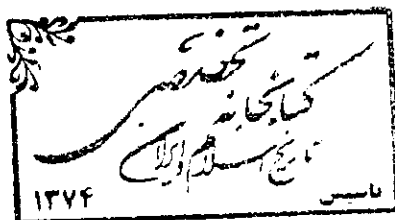
چون ماعز بن مالك بَرِوى [رسول خدا] آمد و اقرار داد به فاحشه رسول خدا بهانها فرپيش مى آورد و او را از سر آن فرا مى داشت. و در خبر است كه اول ماعز گفت يا رسول الله طهرتني، مرا پاك گردان. رسول گفت برو، اى ماعز استغفار و توبه كن. ماعز ساعتى رفت، باز آمد و همان سخن گفت. رسول همان جواب داد تا سه بار برفت. و چهارم بار كه باز آمد رسول خدا گفت تورا از چه پاك كنم؟ ماعز گفت از زنا. ديگر بار رسول (ص) واسر بهانه شد. گفت مگر ديوانه است اين مرد. گفتند يا رسول الله ديوانه نيست. گفت مگر خمر خورده است و مست شده؟ يكى را گفت بنگر تا خود از وي بوي خمر آمد يا نه؟ گفتند نه. آن گه رسول گفت يا ماعز زنا كردى؟ ماعز گفت آرى. رسول گفت بنگر مگر كه نظرى كردى، يا بدست پاسبى اى، يا دهن داده اى؟ گفت نه يا رسول الله. پس ديگر بار به زنا اقرار داد. پس رسول خدا بفرمود تا وي را رجم كردند. آن گه ياران را گفت:

«استغفروا لماعز بن مالك لقد تاب توبه لو قسمت بين امة لو سعتهم»، با اينهمه آورده اند كه بار خدای عالم آن سوخته را در سیر بشنوايد كه يا ماعز ندانسته بودى كه ما رسول تنفيذ احكام شرع را فرستاديم و حاكم مملكت كرديم. چون نزديك وي شدى وي اندر حكم كردن و حد راندن تقصير نكند كه قلم شرع بدو داده ايم. آن گه به درگاه او شدى تورا رجم كرد. چرا به درگاه من نيامدى تا توبت تو پذيرفتمى و گناهت درگذاشتمى؟ فانی انا الغفور الرؤف (ميبدى، ج ۲، ص ۴۵۲؛ و قس ابوالفتح رازى به نقل شهابى، ج ۱، ص ۲۵۶).

چنان كه ملاحظه مى فرمايند اين قسمت اخير قصه ماعز درست شبیه است به در خواب دیدن رسول الله زن رجم شده را:

گفت هان، چون کرد حق با تو خطاب  
 کانبیا را زان فرستادم به در  
 آنچه چندان گفتم آن چندان نهند  
 ترک نتوانست کردن سنگسار...  
 سوي ما گفستی ندانستی رهي

مرتضى دید آن شب آن زن را به خواب  
 گفت: حق گفتا ندانستی مگر  
 تا شریعت را اساس ایشان نهند  
 چون محمد بود امین روزگار  
 سوي او ده بار رفتی وانگهی



گِ نِهانِ یِکِ بارِ با ما گِشتی      از گِناهِ خودِ مِبراً گِشتی  
جِبرئیلِ آن‌گِاهِ بفرستاد می      تا ابدِ منشورِ عِفوتِ داد می

(عطار، ص ۳۰۷)

نکته دیگری که در حکایت رجم زن و ماعز بن مالک جالب توجه است، این است که در هر دو مورد رسول الله هم بر آنها نماز می گزارد و هم پیروان خود را از اهانت بدانها باز می دارد. من باب مثال بنده قسمتی از روایت رجم ماعز را به ترجمه و تلخیص از سنن ابی داود نقل می کنم. ابوداود می نویسد که پس از رجم ماعز، پیامبر دو تن از صحابه را می شنود که با یکدیگر در این باب سخن می داشته اند و یکی دیگری را می گفته است که بین چگونه این ماعز که خدای گنااهش را پوشیده داشت خود خویش را رها نکرد تا چون سگی رجم شد. پیامبر هیچ نمی گوید تا پس از ساعتی بر لاشه خری می گذرند. پس رسول الله می پرسد فلانی و فلانی (یعنی آن دو صحابی) کجا هستید؟ آن دو پاسخ می دهند که در خدمتیم یا رسول الله. پس پیامبر می گوید فرود آید و از این لاشه خر بخورید. آن دو می گویند یا نبی الله چگونه کسی از این لاشه می تواند خورد؟ رسول پاسخ می دهد که آن بوی گندی که از هتک حرمت برادران (یعنی ماعز) به شما رسید از این لاشه به درجات بویناکتر و متعفتتر است. به خدای سوگند که ماعز هم اکنون در جویهای بهشت عوطه می خورد (ابوداود، ج ۴، ص ۴۸، حدیث ۴۴۲۸؛ و نس ابیہقی، ج ۸، ص ص ۲۲۷ - ۲۲۸). در این که قضیه رجم ماعز بر داستان رجم زن غامدیه تأثیر نهاده است چندان شکی نمی توان داشت زیرا حتی در متون اولیه تفسیر و حدیث این دو حکایت با هم عجین شده اند بصورتی که در بعضی از روایات رجم زن غامدیه، رسول الله هر بار که زن را رد می کرده است، زن می گوید «شاید می خواهی مرا هم رد کنی چنان که ماعز بن مالک را رد می کردی» (مبیدی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ و مجلسی در بحار الانوار، باب «قدوم الوفود علی رسول الله» به نقل دکتر شهابی، ج ۱، ص ۳۲۲ - ۳۲۳).

در بعضی از متون شیعی حکایت رجم این زن و مرد بصورتی دیگر آمده است. بدین شرح که زن زناکار نزد حضرت علی به زنا اعتراف می کند (السید محمد کلانتر، ج ۹، ص ۳۸-۴۲) و نیز مرد زانی (علی بن ابراهیم القمی، ج ۲، ص ۹۷)، و پس از طی مقدمات، چون قرار می شود آنان را سنگسار کنند حضرت علی می گوید کسی حق دارد زن یا مرد را رجم کند که خودش مرتکب گناه مشابه نشده باشد.

بطور کلی علمای بزرگ اسلام چه از اهل تسنن و چه آنها که به مذهب شیعه هستند

سعی می کرده اند کسی را که خود اعتراف به گناهی بزرگ منی کرده است رد کنند و حد بر او جاری نسازند. شیخ الطائفه در این باب می نویسد: «... فان كان اعترف بالزنا قال لعلک قبلتها، لعلک لمستها و ان كان بالشرب قال لعله لم یکن خمرأ، لعله لم یکن مسکراً... وان رجع فان كان الرجوع عن الزنا و شرب الخمر سقط الحد» (طوسی، ج ۸، ص ۲۴۰). در سیاست نامه نیز حکایتی ذکر شده است در فصل سی و نهم که حاکم شرع مردی را که اعتراف به قتل کرده بوده است می گوید: «مگر کسی از دشمنان تورا بر آن داشته ست که چنین گویی و هلاک تو خواسته است» از پس آن که بارها می کوشد تا آن مرد را راه فراری بنماید (نظام الملک، ص ۱۵۹ - ۱۶۰).

آنچه در این باب گفته آمد مشتی از خروار و کاهی از کوهی ست و گرنه در این مورد سخن بسیار است، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس

### زیرنویسها:

۱- لغت **ج** را در متن پهلوی آقای دکتر فرهوشی **jāvar-ē** خوانده اند که گویا منظورشان **gyānwar** بمعنی جانور یا ذیروح باشد که در آن صورت ترجمه جمله بصورت: «جاندار تا آن کسه بزاید کشتن را نشاید» جایز است. لغت **gyānwar** که در متن آوانوشت ایشان بصورت **jāvar-ē** آمده است در ترجمه فارسی شان گویا اشتباه چاپی را ذکر نشده است. این البته در صورتی ست که **ج** را در متن دیگرگون شده **ج** فرض کنیم و بخوانیم. به نظر بنده اما اگر متن را به همان صورت که هست قبول کنیم **ج** را می توان **jār** خواند یعنی «زمان» یا «وقت» و «هنگام» و **ج** را (**ج** + **ج**) بمعنی «[تا] زمانی که...» گرفت. در آن صورت جمله بصورت «... تا زمانی [**jār-ē**] که بزاید کشتن جایز نیست» در خواهد آمد که بنده این صورت اخیر را مناسبتر دانسته است از این رو که در متن دست برده نمی شود.

### کتابشناسی:

- ابن قتیبه، عیون الاخبار، قاهره. ۱۹۶۳ چهارمجلد.  
 ابن ماجه، سنن ابن ماجه، قاهره. ۱۹۷۲ دو مجلد.  
 ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بتصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید. ب.م. ۱۹۷۰، چهارمجلد.  
 البیهقی، احمد بن الحسینی، السنن الکبری، دکن، ۱۳۵۴ ه.ق. ده مجلد.  
 الترمذی، محمد بن سوره، سنن الترمذی، حمص. ۱۳۸۷/۱۹۶۷، ۹ مجلد.  
 الجاحظ، حیوان، تصحیح عبدالسلام محمد هارون. قاهره. ۱۳۸۶/۱۹۶۶، طبع دوم، هشت مجلد.  
 الزیر، محمد بن الحسن، القصص فی الحدیث النبوی، قاهره ۱۳۹۸/۱۹۷۸.  
 السید محمد کلانتر، حاشیه بر کتاب الروضة البیة فی شرح اللمعة الممشقة تألیف شهید ثانی زین الدین الجبلی العاملی، قم، طبع دوم ۱۳۹۶، در ۱۰ مجلد.  
 شهابی، محمود، ادوار فقه، تهران ۱۳۶۶، چاپ دوم.



- طوسی، محمد بن الحسن بن علی، المبسوط فی فقه الامامیه، بتحقیق محمد باقر بهبودی، تهران ۱۳۵۱، هشت مجلد.
- عقار، فریدالدین. مصیبت نامه، تحقیق دکتر نورانی وصال، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۴.
- علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، تصحیح حجة الاسلام السید طیب الموسوی الجزائری، نجف، ۱۳۸۶ هـ، ۲ مجلد.
- فروزانفر، شرح احوال و تقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تهران، چاپ دوم ۱۳۵۳.
- القرطبی، احمد بن عمر، تلخیص صحیح الامام مسلم، تحقیق رفعت فوزی، قاهره ۱۹۸۸/۱۴۰۹، دو مجلد.
- کارنامه اردشیر بابکان، بهمت بهرام فره وشی، تهران ۱۳۵۴.
- کلیتی، کتاب الکافی، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۸۵-۱۸۹.
- مالک، الموطاء، قاهره، ۱۹۸۶.
- مؤید، حشمت، «مصیبت نامه [هلموت ریتز]»، راهنمای کتاب، جلد ۷، ش ۲، ۱۳۴۳، ص ۱۹-۲۵.
- میبدی. کشف الاسرار، بتصحیح علی اصغر حکمت، تهران، ده مجلد.
- نظام الملک، سیاست نامه، با حواشی علامه قزوینی و مرتضی مدرس. تهران ۲۵۳۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی